

قصه‌های شهر

حال خوب سیری چند؟



گیتی صفرزاده

● یکی از دوستان چندروز پیش تا مرا دید، فوری پرسید: چه‌کار کنیم که حالمان خوب شود؟ جدا از اینکه این روزها با وجود صدها شبکه مجازی و برنامه صوتی و تصویری و کتاب انگیزشی و مشاور روان‌درمانی (تولید مشاور تنها بخشی از شیوه‌شنوایی است که در این سال‌ها به آن عمل کرده و به تولید انبوه رسیده‌ایم!) اصلا نمی‌دانم چرا کسی باید چنین سؤالی را از من پرسد که اساسا فکر می‌کنم راه هرکس مثل اثر انگشتش منحصر‌به‌فرد است. تازه با شنیدن این پرسش دچار این درگیری ذهنی می‌شوم که اصلا حال خوب یعنی چه و حال خوب من با حال خوب شما یکی هست یا نه و خداوکلی داشتن حال خوب منگ بهتر است یا حال بد پرشور یا داشتن حال خوب هدف است یا وسیله؟ اما خوشبختانه خردم را از فروافتادن در داخل گرداب این افکار فیلسوفانه نجات دادم و به حکم ادب و رفاقت تلاش کردم پاسخ‌ی به دوستم بدهم. شوربخشانه پیش از اینکه بتوانم جواب بدهم عطسه‌ام گرفت. آن هم به چه غرای!

فکر نکنید آدم بی‌ادبی هستم که این را می‌گویم، اما با عرض معذرت هروقت عطسه می‌کنم و به همین سبب آب بینی‌ام روان می‌شود، تا چند لحظه مثل آدم‌های سرگشته دور خودم می‌چرخم و با خودم فکر می‌کنم آب بینی مبارک را با دستمال پاک کنم یا با آب روان. اول می‌روم سمت دستمال و ناگهان چهره غمگین و دل‌شکسته فعالان محیط‌زیستی جلوی چشمم می‌آید که می‌گویند آیا می‌دانید برگشت دستمال‌کاغذی به طبیعت چقدر طول می‌کشد؟ از آن بدتر می‌دانید برای تهیه همین دستمال‌کاغذی چند درخت تناور قطع شده‌اند؟ آن‌وقت شما کی فین داخلش می‌کنی و فرت پرتش می‌کنی داخل سطل زباله و حتی به مسئله تفکیک زباله هم توجه نمی‌کنی. گرچه همین تفکیک زباله را هم اگر بخواهم درست انجام بدهم باید فکر کنم که این جزء پسماندهای خشک به حساب می‌آید یا تر و همین موضوع نیم‌ساعتی ذهنم را گرفتار می‌کند و لاجرم می‌روم سراغ همان آب روان.

تا به آب روان فکر می‌کنم، کلی پیام‌های هشداردهنده درباره قحطی آب و خشک‌سالی و کمبود منابع آب زیرزمینی و آمار هدردهی آب توسط ایرانیان جلوی چشمم می‌آید، بعد خودم را با چهره‌ای سرشار از ندامت جلوی شیر آب تصور می‌کنم که آیا درست است این آب نوشیدنی را صرف شست‌وشوی دماغ مبارک کنم؟ حالا اینکه میزان نیترا ت داخل آب چقدر است و اینکه آیا نیترا ت به بینی آسیب می‌زند یا نه و در درازمدت خودش عامل بروز سرطان می‌شود یا خیر، خودش بخش دیگری از سلول‌های مغزمن دارد به این فکر می‌کنند که وقتی آن آب روان آلوده‌شده توسط من به فاضلاب‌های زیرزمینی می‌رود، دوباره در چرخه استفاده قرار می‌گیرد؟ و در استفاده مجدد آیا مواد لازم برای میکروب‌کشی آن مواد وجود دارد یا پس‌فردایی از کارشناسان تلویزیونی درباره افزایش بیشتر از حد مجاز آب بینی در لوله‌های آب به شهروندان هشدار می‌دهد؟ تا من این فکرها را بکنم، آب بینی صوری‌اش را از دست داده و چند میلی‌متری جاری شده. من به روش سنتی با سرآستین از خجالتش درمی‌آیم. آن‌وقت متوجه می‌شوم که گاهی اوقات زندگی را زیادی پیچیده می‌کنم. آن هم وقتی که با یک سرآستین می‌شود مسئله را حل کرد یا به عبارت ساده‌تر، فقط کافی است کاری انجام بدم؛ یک کار. متأسفانه در

این فاصله دوستم هم مثل آب بینی جاری شده و رفته بود. حیف شد که حوصله‌اش نکشید بماند وگرنه من خواستم بگویم مادربرزگم که ماجرای جنگ جهانی دوم را دیده بود و از قحطی بعد از آن جان به‌در برده بود و از زلزله ویرانگر سال ۴۱ کودتای ۲۸ مرداد کلی خاطره داشت و وقوع انقلاب و جنگ را هم به کارنامه زندگی‌اش اضافه کرده و مرگ چند عزیز جوان را هم لمس کرده بود، دم مرگ همان بلخند شیرین تمام عمرش را بر لب داشت که می‌گفت کاش می‌شد یک بار دیگر طعم زندگی را بچشم؛ به همین شلوغی، به همین پرتاب‌وتنی.

روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۱۵ بهمن ۱۳۹۸ • ۹ جمادی‌الثانی ۱۴۴۱ • ۴ فوریه ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۳۹ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۲:۰۸ • اذان مغرب ۱۷:۵۳ • اذان صبح فردا ۵:۳۶ • طلوع آفتاب ۷:۰۲

روزنفرها

کارتون خواب

علی علوی ار سوی



صنف

ابهام‌ها و تناقض‌ها در رویکرد ضد فساد

انجمن صنفی روزنامه‌نگاران استان تهران در واکنش به وعده‌های قوه قضائیه در حوزه مبارزه با فساد و حمایت از افشاکنندگان فساد و ابهام‌ها و تناقض‌هایی که در این‌باره وجود دارد، بیانیه‌ای صادر کرد. متن این بیانیه به این شرح است:
«بدون تردید یکی از مهم‌ترین مشکلات جامعه ایران بالابودن شاخص فساد در آن است. مبارزه با آن نیز جز از طریق نظارت رسمی به همراه و با ترکیب نظارت‌های مدنی مؤثر ممکن نیست. وجود هر دو نظارت لازمه رسیدن به این هدف هستند. نظارت رسمی از طریق نهادهای بازرسی‌کننده و در نهایت دستگاه قضائی عملی می‌شود. نظارت مدنی نیز از طریق افراد و نهادهای مدنی به‌ویژه روزنامه‌نگاران و رسانه‌ها ممکن می‌شود. بدون وجود دومی، نظارت رسمی، غیرمؤثر و نمایشی خواهد بود.

با توجه به این نکته و نیز بر اساس گفته‌های مقامات قضائی از جمله سخنگوی محترم آن که حمایت از «سوت‌زنان» و تأمین امنیت آنان را به عنوان ختمش‌ی این دستگاه اعلام کرده است، به نظر می‌رسد که در عمل چنین راهبردی رعایت نمی‌شود. اخیرا دو نفر از همکاران روزنامه‌نگار به علت انتشار و تأکید بر فسادهای گوناگون با شکایات طرف‌های ذی‌نفع به دادگاه احضار شده‌اند. البته حق هر کسی است که در برابر اتهامات علیه خودش به دادگاه مراجعه کند ولی مسئله این است که دستور رسمی و مؤثری برای

پرسد: چه‌کار کنیم که حالمان خوب شود؟ جدا از اینکه این روزها با وجود صدها شبکه مجازی و برنامه صوتی و تصویری و کتاب انگیزشی و مشاور روان‌درمانی (تولید مشاور تنها بخشی از شیوه‌شنوایی است که در این سال‌ها به آن عمل کرده و به تولید انبوه رسیده‌ایم!) اصلا نمی‌دانم چرا کسی باید چنین سؤالی را از من پرسد که اساسا فکر می‌کنم راه هرکس مثل اثر انگشتش منحصر‌به‌فرد است. تازه با شنیدن این پرسش دچار این درگیری ذهنی می‌شوم که اصلا حال خوب یعنی چه و حال خوب من با حال خوب شما یکی هست یا نه و خداوکلی داشتن حال خوب منگ بهتر است یا حال بد پرشور یا داشتن حال خوب هدف است یا وسیله؟ اما خوشبختانه خردم را از فروافتادن در داخل گرداب این افکار فیلسوفانه نجات دادم و به حکم ادب و رفاقت تلاش کردم پاسخ‌ی به دوستم بدهم. شوربخشانه پیش از اینکه بتوانم جواب بدهم عطسه‌ام گرفت. آن هم به چه غرای!

فکر نکنید آدم بی‌ادبی هستم که این را می‌گویم، اما با عرض معذرت هروقت عطسه می‌کنم و به همین سبب آب بینی‌ام روان می‌شود، تا چند لحظه مثل آدم‌های سرگشته دور خودم می‌چرخم و با خودم فکر می‌کنم آب بینی مبارک را با دستمال پاک کنم یا با آب روان. اول می‌روم سمت دستمال و ناگهان چهره غمگین و دل‌شکسته فعالان محیط‌زیستی جلوی چشمم می‌آید که می‌گویند آیا می‌دانید برگشت دستمال‌کاغذی به طبیعت چقدر طول می‌کشد؟ از آن بدتر می‌دانید برای تهیه همین دستمال‌کاغذی چند درخت تناور قطع شده‌اند؟ آن‌وقت شما کی فین داخلش می‌کنی و فرت پرتش می‌کنی داخل سطل زباله و حتی به مسئله تفکیک زباله هم توجه نمی‌کنی. گرچه همین تفکیک زباله را هم اگر بخواهم درست انجام بدهم باید فکر کنم که این جزء پسماندهای خشک به حساب می‌آید یا تر و همین موضوع نیم‌ساعتی ذهنم را گرفتار می‌کند و لاجرم می‌روم سراغ همان آب روان.

تا به آب روان فکر می‌کنم، کلی پیام‌های هشداردهنده درباره قحطی آب و خشک‌سالی و کمبود منابع آب زیرزمینی و آمار هدردهی آب توسط ایرانیان جلوی چشمم می‌آید، بعد خودم را با چهره‌ای سرشار از ندامت جلوی شیر آب تصور می‌کنم که آیا درست است این آب نوشیدنی را صرف شست‌وشوی دماغ مبارک کنم؟ حالا اینکه میزان نیترا ت داخل آب چقدر است و اینکه آیا نیترا ت به بینی آسیب می‌زند یا نه و در درازمدت خودش عامل بروز سرطان می‌شود یا خیر، خودش بخش دیگری از سلول‌های مغزمن دارد به این فکر می‌کنند که وقتی آن آب روان آلوده‌شده توسط من به فاضلاب‌های زیرزمینی می‌رود، دوباره در چرخه استفاده قرار می‌گیرد؟ و در استفاده مجدد آیا مواد لازم برای میکروب‌کشی آن مواد وجود دارد یا پس‌فردایی از کارشناسان تلویزیونی درباره افزایش بیشتر از حد مجاز آب بینی در لوله‌های آب به شهروندان هشدار می‌دهد؟ تا من این فکرها را بکنم، آب بینی صوری‌اش را از دست داده و چند میلی‌متری جاری شده. من به روش سنتی با سرآستین از خجالتش درمی‌آیم. آن‌وقت متوجه می‌شوم که گاهی اوقات زندگی را زیادی پیچیده می‌کنم. آن هم وقتی که با یک سرآستین می‌شود مسئله را حل کرد یا به عبارت ساده‌تر، فقط کافی است کاری انجام بدم؛ یک کار. متأسفانه در

البته آنها که در غربت در موقعیت‌های خاص گرفتار شده‌اند این حال مقامات آمریکا را خوب می‌فهمند؛ وقتی در اوج عصبانیت یا ابراز عشق، کلمات بی‌گانه کم می‌آورند، ناخودگاه آدم شروع می‌کند به زبان مادری فحش‌دادن یا قربان‌صدقه‌رفتن. در این حالت توسل به زبان مادری همان نقش مشمت و لگد یـا بوس و کنار را ایفا می‌کند. اما بعد که آدمیزاد دوباره کنترل اعصاب و احساساتش را پیدا کرد، فکر می‌کند و تلاش می‌کند مناسب‌ترین واژگان زبان طرف مقابل را کنار هم بگذارد تا به او بگوید «بین من خیرت را می‌خواهم، دست از این کارهایت بردار» یا اینکه مثلا «من دوستت دارم و تا همیشه به این عشق وفادارم». ولی کافی است که طرف دعوا یا محبت تمکین نکند یا متوجه نشود و باز فقط و فقط زبان مادری به کار تمدد اعصاب می‌آید!

اما باید به این نوآموزان زبان فارسی هشدار دهیم که فارسی زبان خطرناکی است؛ زبانی است که در طول تاریخ به دست شاعران صیقل یافته، نه سیاست‌مداران و حقوق‌دان‌ها و حتی فیلسوفان! پس از آنجا که شاعران متولی این زبان بوده‌اند، با زبانی پراپهام و کنایه‌آمیز مواجهم که جز به اهل این زبان رکاب نمی‌دهد. بنابراین احتمال اینکه استفاده از زبان فارسی بر پیچیدگی روابط بیفزاید و به سوءتفاهم دامن بزند بیشتر است؛ مثلا در آمریکا حذب دموکرات «الاغ» است و این هیچ بار معنایی بخصوصی ندارد. درحالی‌که هرقدر تلاش کنیم همین واژه را در فارسی به‌نجوی مسالمت‌آمیز به‌کار ببریم، دست‌آخر حتما خون به پا خواهد شد.
علتش این است که واژگان فارسی باری شاعرانه دارند و به هیچ‌روی نمی‌توانند این بار را. حتی در کلام روزمره، زمین بگذارند. درست از همین‌رو است که برخلاف بسیاری زبان‌های دیگر که سخنورانش وقتی کاملا در زبان ورزیده شدند سراغ متون کلاسیک می‌روند، کودکان ایرانی آموختن فارسی را با فردوسی، نظامی و سعدی می‌آغازند. پس باید به مقامات آمریکایی بگوییم که

ادامه از صفحه اول

به زبان آدمیزاد

اگر می‌خواهید منظورتان را خوب حالی‌مان کنید، ردیف‌کردن واژگان فارسی کنار هم کلیات نمی‌کند. باید در واژه‌گزینی دقت بسیاری کنید. برای این کار ناگزیرید که با ادبیات فارسی آشنا شوید؛ هرچند توصیه شما به مطالعه مثنوی مولسو، غزلیات حافظ، یا شاهنامه فردوسی اندکی زیاده‌روی است، اما به‌عیاس نوآموزان دبستانی بد نیست شما را یا معلمان زبان فارسی‌تان را هم به مطالعه گلستان و بوستان دعوت کنیم. مزیت این کار آن است که با خواندن کلیات شیخ، فقط فارسی نمی‌آموزید، بلکه با مفاهیمی مانند عیش، نوع‌دوستی، مدارا، آدمیت و حتی حقوق مورچگان آشنا می‌شوید.

اخیرا نامزد انتخابات آمریکا، برنی سندرز نیز تویییتی به فارسی زده است. چون مواضع ایشان مغایر جناب ترامپ است، پس شاید هدفش از این کار جلب آرای ایرانیان مقیم ایالات متحده برای ریاست‌جمهوری باشد. شاید هم می‌خواهد به عموم ایرانیان شیرفکند که آمریکایی‌ها همه شبیه آقای ترامپ نیستند. اگرچه ذکر این موضوع ضرورت ندارد اما باز از نظر خیرخواهی به آقای سندرز هم پیشنهاد می‌کنیم که مجال همنشینی با گلستان و بوستان سعدی را از دست ندهد؛ چراکه به این ترتیب بهتر متوجه رفتارهای جامعه ایرانی مقیم آمریکا شده و باب مفاهمه با ایشان گشوده‌تر می‌شود. لازم به تذکر نیست که در این مقال قصد جسارت به دولتمردان آمریکایی را نداشته‌ایم. ضرورتی ندارد که ایشان به‌دلیل رودریاستی زحمت خواندن آثار حضرت سعدی را به خود بدهند. اما اگر نمی‌توانند این رنج را بر خود هموار کنند، توصیه می‌کنیم به همان زبان مادری‌شان توییت کنند؛ چون واژه‌های انگلیسی وضوح بیشتری دارند و جملات همان معنایی را می‌رساند که نشئت تعدادی کلمه کنار هم ایجاد می‌کند. این‌گونه دست‌کم گرهی بر گره‌های این رابطه افزوده نمی‌شود.
خاطرتان جمع! ما ایرانی‌ها با زبان انگلیسی آشناییم و رفتارمان به ناآشنایی به زبان انگلیسی ارتباطی ندارد.

اتفاق

سهم‌خواهی‌های قومی و سودجویی دلالان

مجتبی گهستونی

نگارنده این نوشتار با آگاهی کامل از ارزش تک‌بناهای تاریخی که در شهر اهواز وجود دارد، بر آنچه در محله عامری که گوشه‌ای از محله اهواز قدیم است، اشراف داشته و به همین دلیل طرح احیای محور فرهنگی تاریخی -گردشگری منطقه باشم که دغدغه همه مردم علاقمند به حفظ تاریخ و فرهنگ است. بنابراین آنچه می‌نویسم، به هیچ‌وجه احساسی و از ناآگاهی نیست. آنچه با عنوان خبر تخریب «شارع‌الشیوخ» در اهواز منتشر شد، دروغی بیش نیست. نه اینکه بنایی تخریب شده باشد، خیر! بلکه خیابانی به این نام وجود ندارد و زاییده تخیل نویسنده آن متن و اهداف بعضا خاص تهیه‌کنندگان آن متن بوده که به یک خبرگزاری ارائه شده است. همین موضوع را که خیابانی به نام شارع‌الشیوخ وجود دارد، هیچ مقام مسئولی در حوزه میراث فرهنگی تأیید نمی‌کند. حتی معاون میراث فرهنگی خوزستان هم در مصاحبه‌ای با یک خبرگزاری دولتی، از وجود چنین خیابانی ابراز بی‌اطلاعی کرد؛ موضوعی که تبدیل‌کردن آن به یک سوره خبری قطعا یک شیظنت رسانه‌ای است، اگرچه من به عنوان یک روزنامه‌نگار و فعال میراث فرهنگی، تخریب چند خانه را تأیید نمی‌کنم که البته همه آنها الزاما با ارزش معماری نبودند چراکه اگر برای مالکان آن اهمیت داشتند، باید همچون دیگر بناهای تاریخی اهواز در فهرست آثار ملی کشور ثبت می‌شدند و نه اینکه ابتدا خالی از سکنه شده و سپس رها شوند. دلیل اصلی خالی‌شدن و رهاکردن این بناها هم قرار ارزش افزوده‌ای است که این بناها پیدا کرده‌اند. چون در یک دهه اخیر این خانه‌های حاشیه رودخانه کارون و کمتر دسترس‌ناپذیر یکباره در مسیر جاده ساحلی قرار گرفته و ارزشان بالا رفت. مالکان بناها اگر راست می‌گویند خانه‌های خود را تخریب نمی‌کردند تا به رستوران و کافه تبدیل کنند، بلکه حفظ می‌کردند تا بخشی از آن خانه‌ها به مکان‌های فرهنگی از جمله موزه و گالری و حتی اقامتگاه سنتی تبدیل شوند. اهواز شهری است که اقوام گوناگون در آن زندگی می‌کنند، از لر بختیاری گرفته تا عرب. از قشقایی گرفته تا شوشتری و ذرفولی که قومیت خاص خود را دارند. از صابنین مندایی گرفته تا مسیحیان ارمنی، آشوری، کلدانی و در آن سوتر زرتشتیانی که محله‌های خاص خود را داشتند و دارند. عمده این اقوام، ساکنانی در بافت قدیم اهواز دارند که به گویش و زبان خود تکلم می‌کنند منتها هیچ اهوازی‌ای را جز اندک افرادی که در پی تاریخ‌سازی برای خود هستند، پیدا نخواهید کرد که از آنها سراغ خیابان‌هایی مثل شارع‌الشیوخ، بیت‌الصخر و بیت‌العجم را بگیری و به تو با چشم بسته آن نشانی را دهند. چون اساسا چنین نام‌هایی نه رسمیت دارد و نه روزی بر پلاک خیابانی بوده و

صاف و ساده

ما انقلاب کردیم



قادر باستانی پژوهشگر

● مردم هنوز در شوک هستند. وقایع چند وقت اخیر جامعه را به‌کل درگیر خود کرده است. حضور پرابهت آحاد مردم در تشییع جنازه شهید سردار سلیمانی نشان داد انقلاب اسلامی ظرفیت بازنگری و اصلاح دارد؛ اما وقایع آبان و نیز شلوغی‌های بعد از اعلام دلیل واقعی سقوط هواییماو اوکراینی، روشن کرد که جامعه دیگر شکیبایی چندانی ندارد و منتظر است که به مطالبات تلننار شده آن پاسخی بی‌درنگ و درخور داده شود. ۴۱ سال پیش مردم علیه سیستمی که هر صدای مخالفی را در نطفه خفه می‌کرد، دین و مذهب آنها را به هیچ می‌انگاشت و جوانان را به فساد و تباهی می‌کشاند، دلاورانه شوریدند و آن را از سریر قدرت پایین کشیدند.

خواسته مردم استقلال و آزادی بود و یک نظام مردم‌سالار اسلامی که کرامت انسانی‌شان را بازگرداند و آنها را به سعادت و بهروزی برساند. ۱۰ روز بزرگداشت روزهای شور و حماسه ۵۷، فرصتی است برای مرور آنچه گذشت. مانند دانش‌آموزی که در پایان هر سال تحصیلی، کارنامه درسی خود را می‌گیرد و نتیجه تلاش خود را می‌سنجد، ما مردم ایران نیز به‌عنوان صاحبان این انقلاب مردمی، ملزم هستیم کارنامه را مرور کنیم و آنچه را به دست آورده‌ایم و آنچه را هنوز برای به‌دست‌آوردنش تلاش می‌کنیم، مسئولانه بسنجیم.

ما نسلی که پیش از انقلاب را دیده‌ایم و

اختناق دردآور آن دوران را چشیده‌ایم، وظیفه داریم برای نسلی که ندیده و فقط شنیده است، تفاوت امروز با آن خفقان را تعریف کنیم.

سال‌هایی که حتی در کنج خانه و خفا هم

نمی‌شد حرفی از پادشاه زد؛ چه برسد به اینکه کسی به‌طور علنی جرئت حرف‌زدن درباره

ساواک و دربار را داشته باشد. ما وظیفه داریم

ذهن نوجوانان کشورمان را از تصورات نادرستی

که برخی با اهدافی خاص پُر کرده‌اند، اصلاح کنیم. همان‌طور که وظیفه داریم آرمان‌های این

انقلاب مردمی را مطالبه کنیم. ادبیات انقلاب

ما، مبتنی بر دین پیامبر مهرآبی بود. ادبیات

انقلاب ما، ادبیات مارکسیستی نبود؛ پس آنها

که ادیباتشان مشحون از ادبیات مارکسیستی

با لعاب دینی و خالی از مهر، محبت و عشق

و آکنده از تنفر، دشمنی و کینه‌ورزی است،

نمی‌توانند مدعی انقلابی‌گری باشند و مردم را

به چوب بیگانگی با انقلاب برانند.

آرمان انقلاب ما آزادی و کرامت انسانی

بود. سنت رهبر و بنیان‌گذار انقلاب و سیره

رهبری ما، تأکید دانمی بر وحدت کلمه و

دوری از تفرقه و دودستگی بود و هست؛

پس آنهایی که هر کلام‌شان، کویدین بر طبل

تفرقه و نامحرم‌دانستن مردم و راندن جوانان

به چوب تکفیر است، انقلابی نیستند. پس

این همه سروصدا و ادعایشان، نه از دلیری و

اعتمادبه‌نفس، بلکه از سر هراس و ترس است.

ما مردم به‌عنوان صاحبان اصلی انقلاب، باید

پیگیر آرمان‌های انقلاب‌مان باشیم. کارنامه

خودمان را مرور کنیم. هرجا کوتاهی کرده‌ایم

و قدرت و منزلت خودمان را با‌ور نکرده‌ایم،

دریابیم، اصلاح کنیم و به خود آیم.

اگر سخنرانی امام در بهشت زهرا را

مانیفست انقلاب قلمداد کنیم، هدف ما رفع

عقب‌ماندگی‌های کشور و توسعه بود؛ اما

توسعه درون‌زا.

مفهوم استقلال برای ما، نشان از بی‌شرفت

متکی به خود داشت. آزادی برای ما همان

آزادی سیاسی بود؛ والا آزادی اجتماعی و آزادی

فرهنگی را که مردم قبل از انقلاب داشتند. ما

در زمینه توسعه درون‌زا چندان موفق نبودیم؛

چون نتوانستیم مشارکت عمومی را گسترش

دهیم.

در این چهار دهه، از هر فرصتی

ساخت‌و‌مانندانه استفاده کردیم تا گروهی دیگر از

مردم را از مشارکت سیاسی محروم کنیم.

برخی همیشه سعی در محدودسازی

داشتند و آخرین نمونه آن، همین تلاش برای

سیطره تلویزیون بر صوت و تصویر فراگیر در

فضای مجازی بود. آرمان‌های اصیل انقلاب،

اکنون ما را فرامی‌خواند. وقت کنج عزلت

گزیدن و خود را غریبه حس‌کردن نیست.

اگر در کارنامه انقلاب کاستی‌ای هست، ما

صاحبان انقلاب موظفیم مطالبه کنیم. همه ما

با هر اندیشه‌ای و هر دیدگاهی در این انقلاب

سهیم هستیم. اگر اختلاف‌ها را کنار بگذاریم،

انحصارطلب نباشیم و تنگ‌نظری و بدبینی را

کنار بگذاریم، آنگاه قدرت جماعت را بعینه

خواهیم دید که چگونه در سریع‌ترین زمان

با چه صلابتی، مشکلات و معضلات را رفع

خواهند کرد و چگونه الگویی از حیا، معنوی

و سعادت حقیقی برای آحاد بشریت نشان

خواهند داد.

این روزهای حیرت و نگرانی، فرصت شستن

کینه و کدورت از قلب‌ها و لبریزکردن دل‌ها از

محبت، عاطفه، ایثار و از خودگذشگی است.